

روز های ۷ و ۸ ثور

هر کشوری در تاریخ خود روزهای میمون و خوشنام و افتخاربرانگیز دارد، که با فرا رسیدن آن دلها مملو از لذت و خوشحالی میگردد و تمام اقشار مردم از خُرد و بزرگ برای فرا رسیدن و بزرگداشت آن روز شماری میکنند تا هرچه پرشکوه تر آن روزها را گرامی بدارند و از آنها به عنوان روزهای ملی و یا به عنوان اعیاد مذهبی با سرور و شادمانی تکریم و تجلیل کنند، اما برعکس در تاریخ هر کشوری روزهای سیاه و بدشگون و نامیمونی نیز وجود دارد که با آمدن آن روزها دلها از غم و غصه به درد می آیند و خاطرات از دست دادن وابستگی چون: پدر، مادر، برادر، خواهر، فرزندان، و اقارب و دوستان دوباره درآنها تداعی میشود و احساس نفرت شدید وجود آدمی را فرا میگیرد. پس هیچکس نمیخواهد تا چنین روز و روزگاری باز بسراغش بیاید و یا آنرا به خاطر بیاورد و لذا از آن بیزار است. روز های ۷ و ۸ ثور در تاریخ کشور ما از جمله روزهای خونین و فاجعه بار و پر از نحوست و مصیبت اند و همه مردم ما بدرجات متفاوت از آنها نفرت دارند. چونکه هر دو روز برای ملت ما جز مصیبت و بدبختی و درد بیکران از دست دادن همه دار و ندار شخصی و ملی چیز دیگری به ارمان نداشته است. شکی نیست که هنوز معدود کسانی وجود دارند که با بهره گیری از هرج و مرج «بگیر و ببند و بکش» در فرایند این دو روز، با نوعی افتخار از این روزها یاددهانی میکنند و باد درغیب می اندازند، بدون تردید تعداد این افراد از یک در صد کل مردم افغانستان تجاوز نخواهد کرد.

این دو سیاه روز تاریخی، یکی متعلق به رژیم حزب دموکراتیک خلق (مورد حمایت شوروی سابق) است و دیگری مربوط به تنظیمهای اسلامی (مورد حمایت پاکستان، عربستان سعودی و اخوان المسلمین مصر) است. رهبران حزب دموکراتیک خلق، بر اثر خود خواهی ها و قدرت طلبی های خود که شوروی آنها پکه میزد با راه اندازی کودتای ۷ ثور یک نظام قانونی را که بطور نورمال به حرکت خود بسوی انکشاف ادامه میداد، سرنگون کردند و سپس هر کسی را که تصور میکردند با راه و روش حکومت داری آنها مخالف است، سر به نیست مینمودند. و چون دیدند مردم با زور و با بگیر و بکش، حاضر به تبعیت از دساتیر رژیم برسر قدرت نیستند، به بهانه نجات «انقلاب؟» از دست امپریالیزم جهانخوا، ولی در واقع بخاطر حفظ قدرت شخصی و گروهی خود، حاضر شدند قشون بیگانه را برای تجاوز به کشور فرا بخوانند تا خود چند صباحی زیر چتر بیگانه بر افغانستان حکومت کنند. بدون تردید اگر قشون سرخ بر افغانستان تجاوز نمیکرد، مجاهدین هم ظهور نمی نمودند و تنظیم های بنیادگرای اسلامی نیز به رسمیت شناخته نمیشدند و برای مقابله با کمونیزم به کشور گسیل نمیگردیدند، و کشور ما به میدان جنگ مبدل و به لانه بنیادگرایی و ترویزم القاعده و بن لادن و طالب مبدل نمیشد.

امروز که از کودتای ثور ۱۳۵۷، ۲۸ سال و از آغاز ویرانی کابل در ۸ ثور ۱۹۹۲، ۱۴ سال میگذرد، هرکس بخوبی میتواند پیامدهای آن دو روز شوم را بر سرنوشت کشور بسنجد و نتایج آنرا با دوران قبل و بعد از ۷ و ۸ ثور به مقایسه بگیرد و قضاوت کند. هر افغان غیر وابسته به آن احزاب، میتواند عملکرد رهبران حزب دموکراتیک خلق و عملکرد رهبران تنظیمهای جهادی را در دوران حاکمیت شان مورد نقد و بررسی قرار بدهد و دریک کلام بگوید که در آن رژیمهای ایدئولوژیک، هیچگونه حقوق اساسی مردم که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تسجیل شده، احترام نمیشد و آزادی بیان و آزادی مطبوعات و آزادی های مدنی از قبیل تشکل احزاب و گروه های سیاسی مخالف دولت وجود نداشت و حقوق بشر از بسیاری جهات نقض و پایمال میشد.

نویسنده سرشناس کشور آقای رهنورد زریاب در یک نوشته مطول تحت عنوان «**دور قمر**»، تصویر کلی از عملکرد حزب دموکراتیک خلق بدست میدهد که ما یکی دو پراگراف آنرا در اینجا نقل می کنیم: «**حزب دموکراتیک خلق که در دوره دموکراسی (دهه ۶۰) نقاب انسانی و معصومانه یی بر چهره داشت، از آزادی، عدالت، و حقوق مردم سخن میگفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا، خوش آیند و رها از بیداد را مژده میداد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت، ناگهان نقاب از چهره اش فروافتاد و مردم ازدهای هزار سر سهمناکی را دیدند که هزارتا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می بارید. تمام آزادی ها، عدالت، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصئونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند ...**

حزب دموکراتیک خلق چنین بهشتی را وعده داده بود، ولی جهنم سوزان هولناکی ایجاد کرد و در این جهنم بیشتر از همه، آن گروه عظیمی سوختند و رنج دیدند که بهروزی و سعادت آنان را شعار خویش ساخته بود، نادرترین و بینواترین مردم کشور.... در فرهنگ سرخ حزب، نه تنها آزاد اندیشی و آزادانه سخن گفتن گناهی بزرگ بود، بل، گوش دادن به گپ و سخنی که از آن طنین مخالفت و ناساز گاری با حزب و راه **وروش** آن شنیده میشد، خیانت و جرم بشمار میرفت. همچنان خواندن هر نکته و سخنی که بوی بیگانه با آموزشهای دبستان حزب میداشت، سزاوار باز پرس و کیفر می بود. بدین صورت، حزب مردم را از دسترسی به فرهنگ، دانش و رویدادهای گونه گون جهان

غیر کمونیست محروم میساخت و حتی شنیدن رادیوهای جهان، بویژه در عهد نامیمون تره کی - امین، میتوانست همچون برگه معتبری برای اثبات ضد انقلاب بودن بکار رود و شنونده تیره بخت را روانه زندان یا حتی کشتارگاه سازد...

بمباران بیدریغ روستاها، کشتارهای گروهی، نابود کردن فرآورده های کشاورزی و حیوانات روستائیان، ویران کردن قلعه ها، باغ ها و تاکستانها، از کارنامه های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار میتوانند رفت. در سراسر دوره فرمانروائی حزب، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچگونه ارزشی نداشت. به نظر میرسید که حزب، نه تنها کشور را ملک طلق خویش به شمار می آورد، بلکه مردمان کشور را نیز بچشم کنیزان و بردگان خود می دید و با آنان بر خوردی را می کرد که شاهان خود کامه سده های میانه با کنیزان و بردگان شان داشتند. گذشته از این، همین ستمگریها، سنگدلی ها و خشونت های حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، در سرزمین های دور و نزدیک، آواره و دربر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده و عظیم، در چنین مدتی کوتاه، به منظور نجات زندگی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد. (اخبار «وفا» ۱۳۷۴، نیز مقدمه یی بر کودتای ثور و پیامد های آن در افغانستان، از این قلم، سوئد، ۱۹۹۶، ص ۳۸۰)

و اما در ۸ ثور با ورود صبغت الله مجددی، نخستین رئیس موقت دولت اسلامی، شهر کابل که یک شهر سالم دو میلیون جمعیتی بود بر اثر راکت باری تنظیم های جهادی بر مواضع یکدیگر بخون نشست و مدت سه روز جنگ کوچه به کوچه شدیدی را متحمل شد که بر اثر آن، شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی روز (۸ ثور ۱۳۷۱) قدرت دولتی را از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی در حالی تسلیم گرفت که جنگ خیابانی در کوچه های شهر کابل جریان داشت. او همان روز هیئتی را برای صلح موظف ساخت و دو روز بعد آتش بس میان گروه های متخاصم نافذ شد، اما فضای نا امنی بر شهر حکمفرما بود.

مجاهدین مسلح هنگام عبور از جاده ها، در موترهای پیکپ جاپانی و توپوتا و جیب های سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشیندار یا راکت سرشانه ئی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جاده ها را عبور میکردند و بدین سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

نا امنی و بی مصونیتی در هر قدم و هر کوچه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتوانست در هر قدم رهگذران را متوقف سازد، تلاشی نماید، پول و ساعت و بایسکل و موتر شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم، غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به

عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت اسلامی برای همدیگر خود قصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن بر شمارند.

هر شب هزاران و شاید میلیونها مرمی کلاشنیکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضا راکت میانه (سرشانه ئی) و توپ از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردد که بر اثر آن، ده ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت عامه و گارنیزون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه های متعددی مبنی بر منع فیرهای هوایی پخش مینمودند، ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می شنید و بدان عمل میکرد؟ مکتب، مدارس، پوهنتون ها مسدود گردیده و به قرارگاه های نظامی و محل قوماندان تنظیم های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حضری و تبادل دیدنی ها و شنیدنی های شگفت انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه های خویش بر میگشتند.

اذیت و آزار رهگذران، خالی کردن جیب عابریین، فروش اجباری اموال دزدیده شده بر رهروان، غارت و چپاول منازل و دارائی مردم، تصاحب دارائیهای دولتی و تخریب وسایط زره دار و موسسات تولیدی و زیربنائی و انتقال ماشین آلات فابریکه ها به پاکستان و فروش آن به نرخ آهن پاره و اختطاف افراد ثروتمند هر شب در محلات مختلف شهر صورت میگرفت و در بدل پرداخت پول هنگفت اختطاف شدگان حیات و فرزندان خود را میخریدند.

بدینسان دوره دو ماهه حکومت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگویی بود. جنگ ها، غارت ها و چپاول دارائی مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف مینمود که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. در عین حال آن همه بی نظمی و بی امنیتی را در شهر کابل به گردن گارنیزون کابل و احمدشاه مسعود که قوماندان گارنیزون کابل و وزیر دفاع بود، می انداخت. او بارها از ناتوانی حکومت اسلامی و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند، با اظهار تأسف معذرت خواست و گفت: «چه کارهایی که نشد

والله اگر روس این کارها را کرده باشد، والله اگر کمونیست‌ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

با قدرت نشستن برهان الدین ربانی بجای صبغت الله مجددی، اوضاع بدتر از پیشتر گردید. راکت پرانی و فیر توپ و بمباران مناطق زیر سلطه کلبدین حکمتیار به استقامت چهلستون و دارالامان و بالاحصار و کارته نو از سوی نیروهای دولتی تحت قوماندۀ احمدشاه مسعود از یکسو و پرتاب راکت و توپ و سلاح های ثقیل از ساحه متعلق به حکمتیار بر مرکز شهر کابل، دود از دماغ و دمار از روزگار مردم بدر آورد. مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خوشنتر از خود، بدترین و نابخشودنی ترین حزبی های رژیم گذشته را برانت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش افروزی و ویران کردن شهر و همه دار و ندار وطن، ب فکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت مردم نبودند و نیستند.

طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بر اثر جنگ های تباهن قدرت طلبی، مذهبی و قومی و زبانی، بیش از پنجاه هزار انسان بیگناه از مردم غیر نظامی در کابل کشته و بیش از ۷۰٪ از ساختمانهای شهر کابل به ویرانه مبدل شدند. کدام عملکرد میتواند جنایت بار تر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحة تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، بر زنان گروه های مخالف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده اند؟ پس چرا حیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای "ملی بس" و تانک های محاروبی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروایی شرم آور گروه های مسلح و وابسته به تنظیمهای جهادی استند. این در حالی بود که روزانه از زمین و هوا باران مسلسل توپ و راکت و بمب های تباهن بر سر مردم می بارید و خانه و کاشانه شان را به ویرانی میکشاند. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که به شکایات مردم رسیدگی کند، و جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول میتوانست حلال مشکلات باشد. و بنا برین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت بیشتر برخوردار بود، فرار کردند تا لا اقل جان خود را از چنگ "عدالت اسلامی" تنظیمها نجات داده باشند.

تجلیل از ۸ ثور، تجلیل از افتخارات جهاد و مقاومت مردم ما در برابر ابرقدرت شوری نیست، زیرا که شوروی بوسیله دست پروردگان خود در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق، با یک کودتای درون حزبی علیه داکتر نجیب، پروسه صلح سازمان ملل متحد را سبوتاژ نمود و سپس با برکشیدن گروه های مورد حمایت خود بر سریر قدرت و مشتمل ساختن جنگ داخلی، بقول دانشمند معاصر وطن جناب داکتر میرعبدالرحیم عزیز: «**افغانها از افتخارات جهاد و پیروزی شان برقوای سرخ**» محروم ساخته شدند. با قبول چنین واقعیتی، "تجلیل" از ۸ ثور در حقیقت یاد آوری از یک ماتم ملی و یک سوگواری عمومی است. حالانکه اگر قرار باشد روزی را به عنوان روز نجات کشور از تجاوز شوروی برگزید و از آن تجلیل بعمل آورد، آن روز، باید روزی باشد که مردم سایه شوم هرچه تفنگ و تفنگدار است از سر خود بدور دیده باشند، و نه روز ۸ ثور که جز بدبختی، جز ویرانگری و جز آوارگی و رنج بیگران برای مردم ما چیزی دربر نداشته است. فقط چند گروه از تنظیمهای اسلامی که در این روز به قدرت رسیده و از غارت دارائی های عامه صاحب ثروت بیکران شده اند، به این روز دلبستگی دارند و به آن می بالند، درحالی که اکثریت مردم افغانستان که سهم فعالی در جهاد برضد شوروی داشته اند، از این روز دل خوش ندارند و تجلیل از آن به مثابه نمک پاشیدن بر زخم های جانکاه مردم کابل و کسانی است که شاهد خود کامه گی (خودکامگی) و زورگویی و اجحاف لجام گسیخته جمعیت اسلامی، حزب وحدت مزاری، حزب اسلامی حکمتیار و دیگر افراطیون مذهبی، طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بوده اند و به نحوی از انحاء ضربت جانکاه حاکمیت رژیم غارت و تجاوز و هتک حرمت را برهستی و دارائی خود و خویشاوندان و وابستگان خود دیده اند. وظیفه مبرم پارلمان افغانستان است تا از تجلیل روز ۸ ثور که در واقع **روز تذلیل** مردم کابل و سراسر افغانستان است، صرف نظر کند و بجای آن روز دیگری را که آحاد افراد ملت خود را در خوشی آن سهیم بدانند، برگزیند و از آن مانند روز ۲۸ اسد به عنوان روز نجات افغانستان تکریم و تجلیل بعمل آید.

پایان